**جلسه دوازدهم**

 **سه اشکال بر مبنای میرزای نائینی**

**مقدمه:**  در جمیع قضایا محور اتحاد بین موضوع و محمول یکی از سه چیز است

**الف:** گاهی محور اتحاد بین موضوع و محمول ذات موضوع است : مثلا در **زیدٌ ناطقٌ** محور اتحاد زید و ناطق ذات زید است.

**ب:** گاهی محور اتحاد امری خارج از ذات موضوع است .مثلادر **زیدٌ عالمٌ** محور اتحاد موضوع و محمول علم خارج از ذات زید است

**ج:** گاهی محور اتحاد فعلی از افعال موضوع است .مثلا در **زیدٌ قائمٌ** محور اتحاد موضوع و محمول فعل قیامی است که از موضوع صادر شده است.

**اکنون باید دید در باب تکالیف و احکام محور اتحاد موضوع و محمول چیست؟**

**اولاً:**

**صغری:** قطعا آنچه سبب اتحاد آن دو شده است ذات و امر خارج از ذات نیست بلکه محور اتحاد بین موضوع ومحمول در احکام و تکالیف فعل است و لذا گفته می­شود **: زیدٌ یصلی** ، **زیدٌ یصوم** و... که همگی راجع به **فعل** مکلف هستند.( چون احکام دائر مدار فعل مکلف است)

**کبری:** قدرت در مقام فعل دخیل است( فعلیت اوامردر خارج مشروط به قدرت است )

**نتیجه:** لذا معنی ندارد اعتبار قدرت در احکام و تکالیف به اعتبار خطاب و به اقتضای ذاتی خطاب باشد . چگونه ممکن است که محور اتحاد فعل باشد و قدرت که محقق فعل است به اقتضای ذاتی خطاب باشد . لذا باید بررسی کرد مطلب را و محور اتحاد را پیدا کرد

**ثانیا:**

**صغری:** احکام خدا وظایف شرعیه هستند که بر اساس مصالح و مفاسد تشریع شده است

**کبری:** و مصلحت و مفسده و حسن و قبح از احکام عقل عملی است اما قاعده تقابل عدم و ملکه یا تضایف یا تضاد از احکام عقل نظری است پس چرا شما احکام عقل نظری را در احکام عقل عملی جاری می­کنید. شما بین این دو خلط کرده اید اینکه شما فرمودید استحاله یکی مستلزم استحاله دیگری است مربوط به عقل نظری است در حالی بحث ما در احکام عقل عملی است.

**ثالثا:** قدرت و حقیقت آن این است که به انسان مکلف انبعاث می­دهد و حقیقت امر هم بعث به سمت متعلق تکلیف است . بعث در جای است که خصوصیات و افراد نباشند بلکه بعث به سوی طبیعت است . صل یعنی مکلف را به سمت طبیعت نماز تحریک کنید نه اینکه مکلف را به سمت فردی از افراد نماز تحریک کنید وقتی بعث و انبعاث به سمت طبیعت باشد تحقق طبیعت به جمیع افراد نیست بلکه به برخی افراد است . آن فرد مزاحم یکی از افراد این طبیعت است و به قاعده الانطباق قهری و الاجزاء عقلی این فرد مزاحم تحت طبیعت نماز رفته است پس صحیح است و نیازی به ترتب نیست و کاری به این قاعده نداریم.